



20 دسمبر 2021

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش نهم)

شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین - یک توطئه بزرگ و چند جانبه:

قیام عساکر و زندانی ساختن تعدادی از منسوبین خاندان سپهسالار محمد نادرخان:

در ذکر وقایع روز چهارشنبه 24 جمادی الاول 1337 هجری (8 حوت 1297 ش) آمده است که با افزودن تنخواه عساکر از طرف امیرامان الله خان به ماه بیست و پنج روپیه که در بین عساکر جلال آباد شایع گردید از یکطرف و دادخواهی از قتل امیر شهید و اغوای شاه علی رضاخان کرنیل مؤظف در شب قتل از طرف دیگر منجر به بلوای و قیام عساکر در جلال آباد گردید.

فیض محمد کاتب در این مورد می نگارد: «عبدالاحد خان از شور و فغان فوج نظام آگاه گردیده، قبل از طلوع آفتاب بر موتر تعجیل و شتاب نشسته، با نامه مردم جلال آباد که برای اهالی کابل رقم و امضاء و بدو سپرده شده بود، راه کابل برگرفت و علیا حضرت با محمد ولی خان جهت حصول معلومات از شورش فوج و درک سبب آن که به آنان معلوم نبود، تاطلوع آفتاب درنگ و ترک آهنگ حرکت جانب کابل کردند. و پس از طلوع آفتاب درباریان و شورائیان اکثر از حالت بلوا و غوغای لشکر نظام آگاه و رهسپار بارگاه شدند و از جمله سپهسالار محمد نادرخان به بازدید شیخ صاحب جان پادشاه که در جای علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی منزل و مأوی داشت رفته، و دیگران عموماً به درب اندورن باغ شاهی که هنوز امیر نصرالله خان در خواب اضطراب بود، فراهم و گردآمده، سردار محمدیوسف خان مصاحب خاص امیر شهید و سردار فتح محمدخان امین العسس و محمدعزیز خان ایشک آقاسی خارجه و احمد شاه خان میر اسپور و احمد علی خان سرخان اسپور در حجره نشیمن شاه محمود خان سرسراوس، واقع جنب شرقی دروازه و بیرون باغ شده، متفکرانه از پیش آمد وخامت باهم در حکایت شدند که چه کنند و چه چاره جویند؟ زیرا که سپهسالار از بلوی لشکر در نزد شیخ پادشاه آگاه شده، رهسپار اطفای نائره غوغا گردیده و به مجرد وصولش در اقامتگاه سپاه، اعداد عساکر او را با برادرانش و غلام بچگان خاص حضوری که در لمقان بودند، قاتل قرار داده به تحریک و ایمای شاه علی رضا خان کرنیل، با شاه محمود خان سرسراوس و محمد علی خان برگد که هر دو تن با او همراه رفته و برادرانش بودند، از اسپ فرود آورده و گرفتار ساخته، احوال حبس و قید هر سه تن به اینان رسیده مشوش و مضطرب شده، باهم تدبیر و چاره کار جستن آغاز کردند.»

«در این حال امیر نصرالله خان از خواب بیدار و از بلوای فوج و حبس سپهسالار خبردار گردیده، دست از پا گم کرد و مضطربانه کس فرستاد شهزاده عنایت الله خان نائب السلطنه و میرزا محمد حسین خان مستوفی و علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی را... امر احضار فوری و درب بار نمود که به صلاح و صوابدید ایشان به سواری موتر نزد گروه عسکری به شفاعت مامور رفتن فرمود که سپهسالار را از قید برهانند و از مقصد و مدعای بلوای ایشان علم حاصل کنند که از چه سبب

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

سپهسالار را حبس کرده اند و از دولت چه میخواهند؟ و ایشان در اقامتگاه سپاه که قدر دومیل جنب شهرجلال آباد واقع است شده، پس از چند دقیقه باز آمده از حصول معلومات و نظریات خود به عرض رسانیدند که تبلیغ فرمایشات اعلیحضرت را نموده، ایشان به گوش قبول کمتر شنیدند و سپهسالار و برادرانش را هرچند سماجت و معذرت و شفاعت به کار رفت، رها ندادند و از حکومت و خود اعلیحضرت قتله امیر شهید را میخواهند و سبب حبس سپهسالار را اظهار کردند که قرار وظیفه فرضیه عهده خود اقدام در تفحص و تجسس قاتل امیر شهید نکرده، ترک بالزمه نمک خواری و سپهسالاری نموده، او را قید کرده اند.

فیض محمد کاتب در ادامه می نویسد: «امیرنصرالله خان از شنیدن این بیان حال، زیاده تر اختر اقبال خود را در حسیض و فول دیده، دوباره دو تن سید را نزد سپاه فرستاد که ایشان هر که را قاتل میدانند بگویند که بدیشان تفویض شود و ایشان دست از فتنه باز کشند... هر دو تن دوباره رفته و احوال آوردند که ایشان به جز قاتل امیر دیگر هیچ نمیخواهند... کسانی را که قاتل میدانند و دلایل اثبات قاتل بودن آنان اقامت می نمایند، نام به نام نوشته داده اند که ایشان را فوری در لشکرگاه بفرستید که تحقیق و بازپرس خون به ناحق ریخته امیر شهید شوند و هر که قاتل بود سزا دیده و به جزای خود می رسد و چون نام نویس را که کرنیل شاه علی رضاخان به خط خود رقم کرده بود، به دست امیرنصرالله خان دادند، مکشوف افتاد که غلام بچه گان خاص و حضوری و برداران سپهسالار را که همه در کله گوش [محل قتل] و محرم خلوت و جلوت با امیر شهید بودند و در شب و روز و گاه بیگاه حایل و مانع از دخول و خروج خود، در هنگام خواب و بیداری اعلیحضرتش نداشتند، رقم کرده بود که فرستاده شوند. و امیرنصرالله خان امر کرد که همه قرار نام نویس فوجی به دست آورده، نزد فوجی گسیل نمایند و سپاهیان نوبتی خدمت چپ و راست در پی اسامی افتاده و از جمله محمولی خان سرجماعه غلام بچه گان خاص با علیا حضرت معلومات از بلوای فوج حاصل کرده به سواری موتر راه کابل برگرفته و شجاع الدوله فراشباشی که در شب چنانچه گذشت گریخته بود، نیافته دیگران را پیهم به دست آورده، محبوس و رهسپار لشکرگاه ساختن آغاز نهادند.» (شرح مزید: صفحه 700 تا 703)

در این موقع آوازه شد که عساکر به شهر خواهند ریخت و دست به تاراج و غارت خواهند زد و برباغ شاهی حمله خواهند کرد. وقتی امیرنصرالله خان از این موضوع آگاه شد، «لرزه و رعشه بر اندام او عارض گردید و به منشی محمد عمرخان امر کرد که فوراً از طرفش خلع نامه از امارت بنگارد که امضاء کند که من از سلطنت استعفا کردم.» منشی ها وقتی استعفی نامه را تقدیم امیر کردند، اطلاع رسید که آن آوازه دروغ بوده و حالت لشکر آرام است و امیر از استعفی منصرف شد.

مقارن این حال لشکریان نظام برای خونخواهی امیر شهید به منزل شهزاده عنایت الله خان آمدند و خواستار اجازت قتل سپهسالار محمد نادر خان شدند و اما شهزاده به ایشان گفته که: «تنها از کشتن سپهسالار چه حاصل خواهید کرد... او هر چند از این سخنان به سپاهیان فرمود، ایشان هیچ به گوش قبول نشنوده سخت ایستادند و اصرار کردند که در حال امر کنید و اجازت دهید که سپهسالار را بر خاک ولینعم شهید خود بکشیم و بکشیم... شهزاده مجبور گردید و فرمود خوبست شما مراجعت کنید، من نیز در عسکرگاه می آیم. بعد به حضورم او را از تیغ بگذرانید و از این مژده و نوید و وعده دادن شهزاده عنایت الله خان سپاهیان نعره خوشی برکشیده دعا کنان از باغ شاهی برآمده روی عودت به سوی لشکرگاه نهادند و چون شهزاده عنایت الله خان از گرفتاری به حضور عم محترم خود و راه و چاره جستن با او در عسکرگاه رفتن نتوانسته، تا که به ساعت چهار از روز چهارشنبه مذکور سپاهیان، سپهسالار و شاه محمود خان سرسراوس و محمدعلی خان برگد برادران او را غل و زنجیر

د پانو شمیره: له 2 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

برگردن انداخته و بر عراده شکسته حمل و جانب جای شهزاده عنایت الله خان از اقامتگاه سپاه نقل دادند که اجازت حاصل نموده، هرسه تن را بر تربت پاک امیر شهید هلاک سازند و در این وقت شهزاده که در جای خود نبود و باعم معظم خود خلوت داشت، عمش با او قرار داد که امارت به او مفوض گردیده، خود امیر نصرالله خان به بهانه سفر مکه و گزاردن افعال حج از خاک افغانستان بیرون شتابد و آنگاه که آتش فتنه خاموش گردد... از مکه زاده الله شرفاً بازگشته و به اتفاق مواظب امور امارت شوند و پا به یک از دوتن خود واگذار آیند و بر این قرارداد در سجل عهد و سوگند نگار داده امضاء کردند.» (صفحه 704)

در این موقع سردار آصف خان و سردار یوسف خان با دیگر اعضای خانواده عزم کردند تا شهر را ترک و فرار نمایند، ولی به دلیل اینکه مبادا اینکار به سپهسالار و بردارانش گزندی برسد، از فرار منصرف شدند و همه در دست سپاهیان گیر آمدند. فیض محمد کاتب می نویسد: «پانزده نفر از خاندان سپهسالار محمد نادرخان از قبیل پدر و برادر و عم و عمو زاده و شوهر عمه و عمه زاده و چهارده نفر از غلام بچه گان خاص و حضور امیر شهید، گرفتار دست سپاهیان نظام و مغلول و محبوس گردیده، دوچار یأس و هراس آمدند و شب را بدون اکل و نان و شرب آب به سر برده، دوتن از سپاهیان نیز با ایشان در حجره تنگی بریستر حراست محبوسین خوابیدند و پس از طلوع آفتاب روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی به ساعت هشت شخصی غلام رسول نام از غرفه حجره، جانب ایشان نگرسته و سپهسالار او را دیده شناخت و در اندرون محبوسش خواسته به دیگران معرفی کرد که وکیل فوجی همین کس است و پس از دخول در محبس سپهسالار از کردار و رفتار نیک و پسندیده صغار و کبار خود که نسبت به عموم افواج نظام و خصوص به او از قوه به فعل آورده بود، یک یک بر شمرده به یادش داد و از رفتار ناهنجار او که نسبت به ایشان به روی روز آورده بود، نیز یاد کرد و او [غلام رسول] قتل امیر شهید را به همه گرفتاران نسبت داده گفت که قاتل از شما خارج نیست، زیرا که از مدتها در افواه سمر [قصه نا معلوم] بود که غلام بچه گان و خاصان بار، در قتل امیر کمر بسته و باهم درین امر سازگار آمده اند و اکنون که شما را لشکریان گرفتار ساخته اند، پس از تحقیق و تدقیق غامض مکشوف می شود که قاتل کیست و اگر شما و غیره گرفتاران قاتل یا معاون و متفق قاتل نبودید، البته بلا مشاهدت آسیب و ایذاء و ضرر رها می شوید.» (صفحه 707)

استعفای امیر نصرالله خان از امارت و ارسال بیعت نامه به امیر امان الله خان:

«امیر نصرالله خان از گرفتار و محبوس شدن آنان و عدم خزانة و علوفه و بلوای فوج نظام، دست از حصول مرام کشیده و خود را در امر امارت ناکام دانسته، در روز مذکور خویش را از سلطنت خلع کرده، به امضای خامه خاص بیعت و تبریک نامه به نام اعلیحضرت امیر امان الله خان رقم و ارسال نمود که در یک قسمت بیعت نامه موصوف چنین آمده است: «اطلاع دهی آن فرزند ارجمند برای من رسید و معلوم شد که مردمان دارالسلطنه کابل به حضور شما بیعت نموده و شما قبول امارت دولت افغانستان را برای خود کرده اید، لهذا چون خود من خواهش امارت را نداشتم و محض از برای سرپرستی شمایان و لحاظ حفظ دین و ملت افغانستان آن بار گران را بردوش خود قبول نموده بودم و هرگز به نفاق و آزردهگی شما روادار نبودم و نیستم و شما را فرزند دلبند ارجمند خود، به قراری که می دانستم می دانم و امارت و دولت و حشمت آن فرزند ارجمند خود می شمارم، بنابراین خود من به رضا و رغبت خود از امارت افغانستان استعفا نموده، از درگاه حضرت الهی جل جلاله، امامت و امارت آن فرزند ارجمند را نیک و مبارک و پاینده و باقی می خواهم. ان شاء الله تعالی خود من هم عازم دارالسلطنه کابل گردیده و به دیده بوسی فرزند ارجمند خود کامیاب شده، دست بیعت برای آن

د پانو شمیره: له 3 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولۍ

فرزند ارجمند خود خواهم داد باقی ایام به کام باد.» (متن مکمل بیعت نامه دیده شود: صفحه 707 - 708)

«اعلیحضرت امیرامان الله خان این استعفی نامه عم محترم خود را از امارت که در روز شنبه بیست و هفتم ماه مذکور به حضورش به ذریعه پست واصل گردید، فوراً فوتوگرافی فرموده در ولایات و بلدان و امصار و محالات انتشار و به عموم ملت اخبار داده، آتش فتنه و فساد را که نزدیک به اشتعال و التهاب آمده بود، خاموش نمود. روز نهم حوت ماه شمسی را که مطابق با این روز میمون و فیروز بود، برای جشن استقلال امارت خود قرار داد.» (صفحه 708)

متعاقباً شهزاده عنایت الله خان و برادرش شهزاده حیات الله خان نیز به امیرامان الله خان بیعت کردند و در نامه خود نوشتند: «برادر عزیز ارجمند به دل و جان پیوند، چون که اراده ازلی برین واقعه جانکاه قبله اعظم معظم ماها و شما رفته، چاره ای از آنکه دفع می شد، نبود و شورش و عوارض که در همین یک هفته چه دربین خاندانی مان و چه در جلال آباد به نظامی پیش شد و دیده شد که اگر آتش نفاق شعله خود را زیاد کند، بسا بریادی و خرابی یک عالم انسانیت و تباهی دودمان سلطنت را نشان میدهد، لهذا از آنجا که خلعت شاهی به وجود آن برادر عزیز زیبا افتاده، امامت و امارت نصیبش شده، خوب شد که از برادران خود مبارکباد به سمع شریف شان برسد و ابلاغ مبارکباد مبارکباد و مبارکباد نمودیم و اطمینان خود را از آن برادر عزیز خود امیدواریم که حاصل طرفین باشد، بعد سررشته آمدن را نموده ملاقات حاصل شود. ان شاءالله، ای غایب از نظر به خدا می سپارمت، تحریر فی لیل جمعه 26 ماه جمادی الاول»

«اعلیحضرت امیرامان الله خان مکتوب هر دو برادر مهتر خود را نیز به صنعت فوتوگراف نقل و عکس برداشته، جهت تسکین خاطر عموم ملت که نظر به میل و رغبت زیاد امیر شهید به جانب شهزاده عنایت الله خان مترصد ادعای او بر امر امارت را بودند، در تمامت بلدان برسبیل اشتهار متحدالمال نشر فرمود که دل از او برکنده، یک جهت ربقه اطاعت و متابعت امارت با میمنتش را به ربقه طوع و رغبت نهند و از تشویش حدوث انقلاب برهند و هم نامه تسلیت ختامه به امضای خامه خاص اخوت اختصاص، به آن دو برادر با اخلاص خویش فرستاده، از تزلزل خاطر ایشان را تسکین و به کمال ملاطفت تأمین داد.» (صفحه 710 و 711)

در این حال عساکر به خانه میرزا محمد حسین خان مستوفی حمله برده او را دستگیر و به لشکرگاه آوردند و عزم کشتن او را داشتند، ولی جنرال عبدالرحیم خان مانع آنها شده و به عساکر گفت که: «اگر خون ناپاک و را بریزید، گویا در حقیقت زیان بزرگی به دولت رسانیده و مبالغ هنگفتی را که در نزد اوست، ضایع و تلف خواهید نمود. پس بهتر آنست که او را زنده گسیل کابل نمائید تا دولت پول و مال خود را از نزد او اخذ و قبض نموده، بعد هلاکش سازد و ازین گفتار و ممانعت جنرال عبدالرحیم خان، سپاهیان پراکنده شده دست از قتل او برداشتند.» (صفحه 712 و 713)

انتقال محبوسین به کابل:

«در روز شنبه بیست و هفتم [دهم حوت 1297ش]، نظامیان به امرایشک آقاسی محمود خان که از طرف اعلیحضرت امیرامان الله خان وارد جلال آباد آمده بود، دست به کار فرستادن محبوسین در کابل اقدام نموده و گرفتاران دست خود را که به نام قتل امیر شهید در سلاسل [زنجیر] و اغلال [دست یا گردن در حلقه آهنی] انداخته بودند، بر عراده های حمل و نقل اقبال برنشانیده به حفاظت دسته ای از

سپاهیان و سالاری کرنیل شاه علی رضا خان رهگرای دارالسلطنه ساختند. سردار نصرالله خان را به سواری موتر و حفاظت چندتن سپاهی، رهسپار نمودند. او در کابل رسیده و محبوس سخت گردیده، در شب جمعه غره ماه رمضان سنه 1338 هجری ق [1299ش]، در محبس پدرو دجهان کرده، به تاریکی شب به قبرستان غرباء به ذریعه چندتن سپاهی در کنار غربی ده افغانان، جسدش در خاک مدفون و پنهان گشت.»

در این ارتباط باید گفت که سردار نصرالله خان از طی دل خواهان پادشاهی بود و در آن راه تلاش میکرد، چنانکه از افعال و کردارش پس از شهادت امیر حبیب الله خان واضح گشت و اما وقتی دید که رسیدن به این مقام برایش دشوار و حتی ناممکن است، بخصوص وقتی از حمایت مردم کابل و قیام عساکر و زندانی شدن بعضی از درباریان خاصاً سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش اطلاع یافت و نیز اقدامات پیشنهادی مستوفی الممالک را برای تدارک حمله به کابل از چند طرف دچار تزلزل دید، ناگزیر تن به انصراف از امارت خود داد و به امیرامان الله خان بیعت کرد. در عین زمان جای شک نیست، طوریکه در گزارشات کاتب گفته آمد، سردار نصرالله خان دارای روحیه ضعیف بود و شهامت و قاطعیت در تصمیم نداشت و به مجرد مواجه شدن با اندک مشکل تغییر نظر میداد، چنانچه او در ظرف شش روز امارت خود سه بار تصمیم به خلع کردن خود از امارت گرفت و حتی کاغذی نوشت، اما دیگران بخصوص میرزا محمد حسین خان مستوفی او را از عزمش منصرف ساختند.

اغماض ها و مجمل نویسی ها در باره رویدادهای قتل امیر در کتاب "نادر افغان" :

این کتاب که در دو جلد در سال 1310ش (1931) در کابل به چاپ رسیده، مؤلف آن مولوی برهان الدین خان کشکی است، اما متن آن بطورکل زیر نظر شخص اعلیحضرت محمد نادرشاه تهیه گردیده و حتی بقول بعضی ها از طرف او دیکته شده است. با آنکه محمد نادرخان در محل قتل امیر حبیب الله خان حاضر و پس از وقوع حادثه به نفع امارت نصرالله خان در جلال آباد (چنانچه در بالا ذکر شد) به فعالیت ها زیاد دست یازیده بود، اما در کتاب "نادر افغان" از گزارش بعضی رویدادهای های مهم مربوطه اغماض بعمل آمده و بعضاً موضوعات بطور مجمل بیان شده که وضوح آن تبصره مختصر را ایجاب میکند. چنانچه در آن کتاب آمده است: «مع الاسف اعلیحضرت امیر حبیب الله خان در سال های اخیر سلطنت شان که از نقطه نظر سیاسی و اثرات حرب عمومی خیلی مهم بود، مصروفیت زیاد پیدا کرده همه امور را به برادر و فرزندانش سپرده خود را گل بیخار قرار داد. از یکطرف این بی اعتنائی اعلیحضرت و از جانب دیگر تشبثات غرض جویانه احزاب خیانت در سفر شتائی سنه 1297ش موبک سراجی که حسب معمول سنوات ماضی بعمل آمده بود، به شکارگاه کله گوش لغمان آن شاه مظلوم را در لیل پنجشنبه 18 جمادی الاولی سنه 1337 ق شهید ساخت. [ذکر "احزاب خیانت" همانا اشاره به حزب "سری دربار" است که گفته میشد در راس آن شهزاده امان الله خان قرار داشت و این شایعه از همان آغاز سلطنت محمد نادرشاه پخش و تقویت گردید تا به آن وسیله به روی قاتل اصلی و همکارانش پرده انداخته شود، در حالیکه خود امیر نصرالله خان به صراحت در حضور عساکر از احمد شاه خان (پسر عم محمد نادرخان) به حیث قاتل امیر نام برد. - کاظم]. سردار نصرالله خان نائب السلطنه با جنازه امیر شهید از لغمان وارد جلال آباد شده و در عین زمان سلطنت خود را هم اعلان کرد. سردار عنایت الله خان معین السلطنه و سردار حیات الله خان عضدالدوله و دیگر افراد خاندان شاهی که در جلال آباد حاضر بودند و شاغاسی های حضور و عموم زعمای امور و قوای نظامی و افراد ملکی مشرقی باو بیعت کردند.»

در این ارتباط قابل ذکر است که راجع به رسیدن امیرامان الله خان به سلطنت مطالبی در کتاب "نادر افغان" درجوف کلمات و جملات طوری بیان شده که وجه تبلیغاتی آن علیه امان الله خان آشکار میشود، طوریکه در ادامه آمده است: «امیرنصرالله خان اطلاع این امارت خود را طوریکه بعامة نقاط افغانستان مخابره کرد، بمرکز کابل به سردار امان الله خان عین الدوله (که حیث وکالت یکنیم ماهه مرکزی را داشت و در این ایام موعدهش هم بسر رسیده بود و می باید که در جلال آباد می آمد) نیز فرستاد [در اینجا از اینکه سردار حیات الله خان عضدالدوله که روانه کابل بود تا امان الله خان را تعویض کند اما در نمله مریض شد و نتوانست به موقع در کابل برسد، هیچ تذکر داده نشده است - کاظم] و از وی تقاضا کرد تا بیعت عموم طبقات مرکزی را گرفته توأم بیعتش بحضور بفرستد. لیک عین الدوله امارت نصرالله خان را تحت تنقید گرفت و اراکین ملکی و نظامی مرکزی را با خود متفق کرده نه تنها از فرستادن بیعتش انکار بلکه خودش مدعی تاج و تخت شده در کابل بیک طمطراق زیاد [!!] سلطنتش را اعلان و به امیرنصرالله خان و عموم طرفدارانش انذار [تهدید] حرب فرستاد. در عین زمان از یکطرف تمام ذرایع خبررسانی افغانستان زیرسانسور گرفته شد و تمام معاوبروخطوط مواصله را تحت نظارت شدید عسکری گرفتند و از طرف دیگر ذریعه اعلانیهای اشتعال آمیز [!!] خود و تبلیغات جمعیت های متعدده پروپاگند چی که بهر سمت و هر نقطه مخصوصاً مشرقی به تعداد زیاد ذریعه موثرها اعزام و در ظرف شش ساعت به فتح آباد مواصلت و از آنجا پیاده شده در اطراف ذیحق و امین و صالح الاماره بودن عین الدوله و قاتل بودن امیرنصرالله خان و ذی مدخل بودن تمام هیئت معیت او به پروپاگند شروع و بمردم از عطاپاشی و خطاپوشی و بخشش های حکومت امانی داستانها را تذکار و اعلانیهای رقت افزای امانی را که به تعداد زیاد برله حکومت کابل و برضد حکومت جلال آباد با خود داشتند، توزیع و عامه اهالی و تمام افراد نظامی را بنام خونخواهی امیر شهید تخصیص داده می گفتند که عین الدوله تنخواه عسکری را فی ماه بیست روپیه منظور و به عسکر امر میکند تا در القای یک بلوا و برپا کردن یک آشوب قیامت نما علی الفور اقدام نمایند و تمام هیئت معیت امیرنصرالله را تار و مار و عمائی و اراکین سلطنت آنرا گرفتار کنند.»

شرح و بسط فوق بسیار مبالغه آمیز است، در حالیکه تنها دو نفر به معیت ملاغلام محمد خان پنجات باشی و سردار محمد یونس از کابل آمد و اوراق اشتها افزایش معاش عسکر را با خود آورده و در فتح آباد پیاده شده و اوراق را به معدود عساکر آنجا توزیع کرده بودند، در دیگر ساحات افغانستان پخش اوراق و اشتها در آنوقت کوتاه نه میسر بود و نه ممکن. همچنان قیام عسکری در جلال آباد، جائیکه هنوز قدرت در دست طرفداران امیرنصرالله خان و یارانش بود، صرف از طرف تعداد محدود عساکر به سرکردگی شخصی بنام غلام رسول هراتی براه انداخته شد که انگیزه اصلی قیام به گفتار خود امیرنصرالله خان که اتهام قتل امیر را بدوش احمد شاه خان سر میر اسپور انداخته بود و همچنان پخش افواهاتی که در زمینه از قول کرنیل شاه علی رضا خان نشأت کرده بود.

در ادامه باز هم در کتاب "نادر افغان" آمده است: « در اثر این تشبثات اساسی و اقدامات مؤثره حکومت امانی، نه تنها سلطنت نصرالله خان سقوط بلکه یک هرج و مرج شدیدی سرتاسر مشرقی را فرا گرفت [که حقیقت ندارد، صرف وضع در شهر جلال آباد تغییر کرد]، اشخاص معظم و اراکین بزرگ حکومت سراجیه که در آن ضمن خاندان سرداریحیی خان و فامیل امیرنصرالله خان و منسوبین و متعلقین سردار عنایت الله خان معین السلطنه هم شامل بودند، یکی بعد از دیگری بندی شده محبوساً بکابل فرستاده شدند. چون مسئله خونخواهی امیر شهید یک آله موفقیت حکومت امانی و بهترین ذریعه بدنام ساختن آن اراکین سلطنتی قرار داده شده بود که در مشرقی به متابعت معین السلطنه و دیگر

دودمان شاهی به امیر نصرالله خان بیعت کرده بودند، همین که آن بازار طلسم [!!] بدون استعمال سلاح و یک مقاومت جدی در اثر یگ پروپاگند فرضی و تحریکات انقلابی [؟؟] شکست و میدان برای امیرامان الله خان خالی ماند و قاتل اصلی را هم نه تنها او خوب می شناخت [!!] بلکه اکثری از اهالی افغانستان میدانستند که کجاست و می شناختند که کیست؟ [هرگاه قاتل اصلی اینقدر شناخته شده بود که حتی مردم افغانستان او را می شناختند، چرا سپهسالار محمد نادر خان که وظیفه اصلی او با تمام قطعات 4000 هزار نفری عسکری محافظت امیر بود، نتوانست قاتل را دستگیر کند و حتی (به قول غبار) وقتی قاتل را حین فرار صاحب منصب نوکریوال محکم گرفت، ولی یک افسر بالا رتبه آمد و با سیلی به روی عسکر مؤظف زد و قاتل را از دستش رها کرد و گفت: امیر صاحب خواب است، غالمغال نکنید! این افسر بالا رتبه کی بود که قاتل را رها کرد؟ چرا به این سؤال مهم نویسنده واقعی کتاب "نادرافغان" جواب نگفته است؟

در کتاب نادر افغان به گونه ای انتقاد بر امان الله خان چنین آمده است: «چون امیر امان الله خان بدون اشکال و موانع تاج و تخت افغانستان را اشغال و میدان را از اعمام و برادرانش ربود، در صدد تحکیم و تشدید قوائم امارتش در دیگر ولایات و حکومت افغانستان برآمد و در پی شناختن خویشتن بحکومت انگلیز افتاد، زیرا که با وجود اعمام و اخوان بزرگش ازین ادعای لا استحقاق شاهی [در این کتاب از ارسال بیعت نامه ها جداگانه امیر نصرالله خان، سردار عنایت الله و سردار حیات الله خان عنوانی امیر امان الله از جلال اباد هیچ تذکری داده نشده است - کاظم] او همان طوریکه در داخل افغانستان تمام زعمای امور و اولیای حکومت و عامه مردم در ورطه حیرت و استعجاب افتاده در موضوع قبولیت او به شاهی افغانستان تردد داشتند [چگونه تردد که حتی کوچکترین مخالفت در مرکز و در ولایات کشور بر علیه اعلام سلطنت او بوقوع نپیوست - کاظم]، حکومت انگلیز هم رسماً از شناختن او بشاهی افغانستان در حالیکه عم معظم و برادران بزرگش موجود بودند، استتکاف داشت [هیچ سندی مبنی بر استتکاف از شناخت او به پادشاهی از طرف انگلیس در دست نیست - کاظم]، در این موقع شاه امان الله خان بحیرت افتاد که بکدام اصول جلب توجه ملت را بخود حاصل و هم حکومت انگلیز را بشاهی خود قانع سازد. همان بود بدون تدقیق و سنجش در موقعیکه از عسکر و ذخائر حربی خود هم معلوماتی نگرفت و نه آنقدر پولی داشت که بتواند مصارف مکمل محاربه را تا جریان طبیعی آن تأمین کند، اعلام جنگ کرد.» [شهزاده امان الله خان به مجرد دریافت خبر شهادت پدر در کابل مجلسی از اعیان دائر کرد و وقتی همه او را به قبول پادشاهی واداشتند، او در همان لحظه گفت که پادشاهی را به دو شرط قبول میکند: خونخواهی پدر شهیدش و کسب استقلال کامل افغانستان. اینکه گفته شده که امان الله خان بدون سنجش از آمادگی قوای نظامی و با وجود نداشتن پول کافی برای مقابله با انگلیس ها علیه آنها اعلام جنگ کرد، باید به دو نکته توجه نمود: یکی اینکه شاه امان الله میدانست که قوای نظامی او در برابر انگلیس ها ضعیف است، اما او توانست آمادگی قوای ملی و مردمی را در این جهاد به سادگی و موفقیت تام بسیج کند و دیگر آنکه اشاره به عدم توانائی نظامی دولت از زبان محمد نادرشاه معنی آنرا دارد که به همین دلیل او نمیخواست علیه انگلیس ها در آنوقت اعلام جهاد گردد - کاظم] (این بود همه مطالبی که در کتاب "نادرافغان" در مورد حادثه مهم قتل امیر حبیب الله خان شهید اجمالاً نگاشته شده است؛ دیده شود: "نادرافغان"، تألیف - برهان الدین کشکی [!])، جلد اول، کابل، 1310ش، صفحات 90 تا 93)

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ